



### هفت سین زنانه

خانمی با همسرش گفت اینچنین :  
 کای وجودت مایه فخر زمین !  
 ای که هستی همسری بس ایده آل !  
 خواهشی دارم .. مکن قال و مقال !  
 هفت سین تازه ای خواهیم ز تو  
 کم توقع گشته ام در سال نو  
 سین یک، سیاره ای، نامش سمند  
 تا که در دل هی کنم من آب، قند  
 سین دوم، سینه ریزی پر نگین  
 تا برد هوش از سر اهل زمین  
 سین سوم، یک سفر سوی فرنگ  
 دیدن نادیده های رنگ رنگ  
 سین چارم، ساعتی شیک و قشنگ  
 تا که گویم هست سوغات فرنگ  
 سین پنجم، سمع دستورات من  
 تا ببالم من به خود، در انجمن  
 چون دو سین دیگرش آمد کم او  
 رفت اندر فکر و اندیشه فرو  
 گفت با ناز و کرشمه، که ای عیال!  
 من کم آوردم دو سین ای خوش خصال  
 گفت شویش: من کنون یاری کنم  
 با شما البته همکاری کنم  
 سین شش، سنگی برای قبر من  
 تا ز من عبرت بگیرد مرد و زن  
 سین هفتم، سوره الحمد خوان  
 تا مگر از آن شود شاد این روان.



به بابام میگم: چقدر عیدی امسال میدی بهم  
 میگه: چطور؟

میگم: هیچی، میخوام روش حساب کنم.

میگه: برو خدارو شکر کن امسال با این گرونیا هنوز از خونه پرتت نکردم بیرون

\*

رفیقم زنگ زده و پشت تلفن داد میزنه که منو یادت میاد؟ گفتم حالا چرا جوری حرف میزنی که  
 انگار ناشنوام و آرزایم دارم؟

گفت اگه اینا رو نداری پس پولمو بده. گفتم شما؟ صداتون نییاد.

\*

شخصی مهمانی را در زیرخانه خوابانید. نیمه شب صدای خنده وی را در بالاخانه شنید. پرسید که  
 آنجا چه می کنی؟ گفت: در خواب غلتیده ام. گفت: مردم را از بالا به پایین غلتند، تو از پایین به بالا  
 غلتی؟ گفت: من هم به همین می خندم. ۱

\*

شخصی بی ادبی می کرد و بزرگی او را سرزنش کرد. بی ادب گفت: چه کنم که آب و گل مرا این  
 گونه سرشته اند! گفت: آب و گل تو را نیکو سرشته اند اما لگد کم خورده است! ۱

\*

ظریفی در خانه مردی درویش مهمان شد. سقف خانه درویش، چوبی بود و هر لحظه صدا می  
 کرد. مهمان گفت: ای درویش! خوب است به خانه ای دیگر برویم، می ترسم سقف خانه فرود آید.  
 درویش گفت: این صدای تسبیح و ذکر است و چوب های سقف ذکر خدا می گویند! ظریف گفت:  
 می ترسم آن قدر ذکر بگویند و تسبیح کنند که از خود بی خود شوند و به سجده بیفتند! ۱

\*

سربازی را گفتند: چرا به جنگ نروی؟ گفت: به خدا سوگند که من یک تن از دشمنان را نشناسم و  
 ایشان نیز مرا نشناسند، پس دشمنی میان ما چون صورت بندد؟ ۱

\*

تو نونوایی یه کارتن کوچیک گذاشته بود روش نوشته بود عیدی یادت نره! هیچی دیگه منم از توش  
 ۱۰ تومن عیدی برداشتم برای خودم، دمش گرم به یادمون بود!

\*

به اتاق رئیسش رفت و گفت: آقای رئیس من برای ازدواج دو روز مرخصی می خوام.

رئیس گفت: شما که یه هفته تعطیلی داشتین چرا ازدواج نکردین؟

گفت: آخه نمی خواستم تعطیلاتم رو خراب کنم !!!